

دولت مرکزی و تشدید جریان پاشیدگی فنودال را بدنبال داشت. وبسبب حفظ همین شیوه ، دستگاه مرکزی دولت روبه ضعف و انحطاط رفت و بسبب استقرار شیوه اداری اقطاعی (جمع آوری خراج بدست اقبان و صاحبان اقطاع و فنودال های محلی بجای دولت) ، ادارات مهم سابق مانند «دیوان خراج» ، اهمیت پیشین خود را از دست دادند . برخی از اراضی «اقطاع» طبق قاعده های از پیش معین شده ، در تصرف یک و یا چند خانواده باقی میماند و استقرار توارث در اراضی اقطاع عواقب فراوان بدنبال داشت و سرنوشت روستائیان را تحت تأثیر قرار میداد. در این دوران یک سلسله عوارض و خراج های ویژه و تازه فنودالی متداول شد که روستائیان بِنفع صاحب اقطاع می پرداختند . و از جمله آنها میتوان هدیه اجباری روستائیان به «مقطع» در صورت تولد پسر و یا عروسی و خرج نعلبندی اسبان (که هر بار که مقطع میبایست در لشکر - کشی شرکت کند باید توسط روستائیان پرداخت میشد) را نام برد . شیوه اقطاع ، تمایلات گریز از قدرت مرکزی را نیز توسط مقطعان بدنبال داشت و باعث تولد یک سلسله امارت های مستقل سلجوقی و حتی غیر سلجوقی شد .

روستائیان بر اثر اعمال شیوه های ظالمانه ، دهکده ها را ترک میکردند و مجاری آبیاری ویران میشد و ارزش زمین پائین می آمد. زیرا حکومت و صاحبان «اقطاع» ، به توده ، به چشم نیروئی که تنها وظیفه اش پرداخت مالیات های کلان و کمرشکن برای تأمین عیش و نوش و لشکر - کشی های بی حساب بود نگاه میکرد .

تمایلات گریز از مرکز صاحبان اقطاع ، حکومت سلجوقی را به فکر چاره انداخت و آنان بناچار دست بسوی ماموران عالیرتبه ایرانی و روحانیون اهل سنت که بسرعت با «سلجوقیان» ساخته و با دستگاه حکومت مرکزی پیوستگی نزدیک داشتند ، دراز کردند و مشخص ترین چهره این دسته «خواجه نظام الملک» بود . «نظام الملک» طراح سیاست سلجوقیان و سازمان دهنده و مغز متفکر دستگاه اداری و کشوری و مالی آنها بود . او که پیگیری سیاست «اقطاع» را بحال دولت سخت خطرناک میدید (زیرا که هم منجر به ایجاد تمایلات گریز از مرکز میشد و هم فرار روستائیان را از دهات باعث میگردد) سعی فراوان نمود که برای حفظ دستگاه مرکزی ، در سیستم اقطاع تعدیل بعمل آورد و آنها را از ظلم و جور فراوان که طبعاً منجر به شورش های خونین روستائی میشد ، باز دارد و بهمین سبب همواره سعی داشت تا صاحبان اقطاع را از ظلم و جور بی حد نسبت برعایا ، باز دارد : «مقطعانی که اقطاع دارند باید

دانند که ایشان را بر رعایا جزآن فرمان نیست که مال حق بستانند بوجه نیکو و چون آن بستند رعایا بتن و مال و فرزندان و اسباب و ضیاع از ایشان ایمن باشند... و هر مقطع که جز این کند دستش کوتاه کنند و اقطاع از او باز ستانند...» (۹)

ویا: «اگر ناحیتی و رعیتی نشان پراکندگی دهند و ویرانی و گمان چنان افتد که مگر گویندگان صاحب غرضاند ناگاه از خواص کسی را گمان نیوفتد که او را بچه شغل میفرستند نامزد کردن و ببهانه آنجا فرستادن تا یکماه آنجا بگردد و حال شهر و ولایت و آبادانی ببینند... و گویندگان و معتمدان بسبب آنکه تا صورت نبندد پادشاه و مقطع را که ایشان صاحب غرضند نصیحت باز میگیرند و جهان بدین سبب ویران میشود و رعیت درویش و آواره میگردد و...» (۱۰).

اما خواجه در سیاست خود شکست خورد، زیرا که سیاست مرکزیت طلبی او مخالف جریان طبیعی تکامل فتودالیزم، و طبعاً محکوم به شکست بود.

از طرف دیگر قرون سوم تا پنجم هجری (نهم تا یازدهم میلادی)، دوران پیشرفت سریع صنعت و تجارت و رشد و ترقی شهرها بود. شهرهای بزرگ ایران مانند طوس - بلخ - کابل - نیشابور - گرگان - کازرون - ری - فسا - همدان - قم - استخر - اهواز - شوشتر - آمل - شیراز... مراکز پیشه و هنر و بازرگانی بود و در نتیجه اتحادیه‌های اصناف بوجود آمد. مثلاً در نیشابور صنعت «کلاه دوزان» و «طناب - بافان» ویا «بازرگانان ابریشم خام» و فروشندگان «منسوجات ابریشمی» قدرتمندتر از دیگر اصناف بودند.

توسعه معاملات نقدی و جنسی و جدا نشدن کامل صنعت از اقتصاد روستائی، کار را بدانجا رساند که عده‌ای از اشراف صاحب زمین که در شهرها زندگی میکردند، بنحوی از انحاء به صنعت و تجارت علاقه پیدا کردند و بازرگانان و رباخواران و کارگزاران شهرنشین، اکثراً صاحب زمین شدند. فقدان اقتصاد روستائی موجب شده بود که اشراف دائماً در شهر زندگی کنند و درآمد خود را از روستائیان بوسیله مباشران دریافت دارند. آنان مالیاتها را اجاره میکردند و کاروانهای بازرگانی برای می‌انداختند. کارداران کشوری که در شهرها زندگی میکردند به دو گروه عمده تقسیم می‌شدند. فقیهان (مأموران روحانی و قضائی) و دبیران (مأموران اداری). در این میان کارداران بزرگ (وزیران و حکام ولایات)، غالباً مشاغل را به ارث می‌بردند و بسرعت تبدیل به اشراف میشدند. اما مأموران خرده‌پای دولتی وضع استواری نداشتند و همینکه وزیر

یا حاکم ایالت تغییر می‌کرد ، دستگاه دیوان بهم می‌خورد و مأموران بیکار می‌شدند و به تعبیر «بارتولد» «پرولتاریای روشنفکر» در شهرها بوجود می‌آمد . «فقیهان» که مأموران روحانی بودند وضع ممتازی داشتند . قاضیان (که جزء همین طبقه بودند) احترام فراوان داشتند و از جمله وظایف آنها : «نظارت بر وفاداری مردم به سلطان» ، «غیرت دین و سنت» و «جدال با ملحدان بود» (۱۱) .

تمام این مسائل باضافه تفکیک نشدن کامل صنعت از اقتصاد روستائی ، قدرت و نفوذ اشراف در شهرها ، فقدان اختیارات محلی در ولایات ، سرنوشت ارباب صنایع را تعیین می‌کردند و : «مردم پیشه‌ور و بازرگانان شهری قادر نبودند که از زیر قیومیت کامل اشراف بیرون روند» (۱۲) زیرا پیشه‌وران شهرها و ارباب حرف در چنگ فئودالها و شرکت‌های بازرگانی و سرمایه‌داران رباخوار اسیر بودند و میبایست برای ادامه کار خود ، عوارض و مالیات‌های سنگین و فراوانی را تحمل میکردند و بهمین سبب اتحادیه‌های اصناف در شهرها قوت گرفت . زیرا پیشه‌وران برای مبارزه با فئودالها و بازرگانان بزرگ ، محتاج به سازمان متشکل و نیرومندی بودند و هرچند اتحادیه‌های اصناف ایران در قرون وسطی ، بمانند اتحادیه‌های اصناف و استادکاران قرون وسطای اروپای کاتولیک نیرومند نبود ، اما بهرحال وجود داشت و نقطه‌ی مقاومتی بود . سازمانهای پیشه‌وری از همان روز پیدایش، بافرق و مذاهب مختلفه تصوف والحاد تماس بسیار نزدیک داشتند . زیرا معتقدات گروه حاکمه فئودال همان مذهب «تسنن» بود و «سیر تکاملی مذهب تسنن بعنوان دین جامعه متکامل فئودالی (در این دوران) بدرجه اعلا رسیده» (۱۳)

اما اشکال مختلف مذهب شیعه ، معتقدات توده روستایی و قشرهای پائین شهری را تشکیل میداد . نظام‌الملک مغز متفکر دولت فئودال از خطر فرق مختلف شیعه بخوبی بااطلاع بود و بزرگترین دشمن آنها بحساب می‌آمد . او از همه‌ی نهضت‌های توده بنام‌های سگ و ملعون و ... یاد میکرد و چنانکه خود می‌نویسد: «واگر یاد کنیم قصه دراز گردد و اخبار از هر یکی از این سگان که یاد کردیم کتابی باید بزرگ، باطنیان بهروقتی که خروج کرده‌اند و باطنیان را بدان وقت اسمی و لقبی بوده است و بهر شهری ایشان را بنامی دیگر خوانده‌اند بحلب و مصر اسماعیلی خوانند و ببغداد و ماوراءالنهر و غزنین قرمطی خوانند و بکوفه مبارکی و بصره راوندی و برقی و بهری خلفی و باطنی و بگرگان باطنی و ایشان خویشتن را تعلیمی خوانند و غرض ایشان همه آن است

که چگونه مسلمانی را براندازند...» (۱۴) ویا: «این سگها از نهفتها بیرون آیند و برین دولت خروج کنند و دعوی شیعت و قوت ایشان بیشتر از رافضیان و خرمدینان باشند و... بقول دعوت مسلمانی کنند و بمعنی فعل کافران دارند» (۱۵).

و بدین علت بود که اتحادیه‌های اصناف شهرها در قرون سابق-الذکر، زیر نفوذ جرگه‌های اخوت درویشان قرار گرفتند، و از میان آنان بویژه «اهل الفتوة» یا «سلک اخوان آهی»، نفوذ فراوان بر اتحادیه‌های اصناف داشتند و در لفافه دین، با سران فنودال به ستیزه‌برمیخاستند. «ل. ماسینیون» پیدایش اتحادیه‌های اصناف را در این قرون، مستقیماً با نهضت قرمطیان مربوط میداند. زیرا پیشرفت روزافزون مذهب سنی (مذهب دولت فنودال)، آزار و تعقیب فرق مختلف «شیعه» از قبیل «خوارج» و «معتزله» و «زندیقان» و نیز فیلسوفان آزاد اندیش را بدنبال داشت. دولت سلجوقی با سماجت بسیار فلاسفه و نیز شعب میانه‌رو شیعه مانند «زیدیه» و «امامیه» را مورد تعقیب و آزار قرار می‌داد. و بهمین سبب پیشه‌وران برای مبارزه با قدرت اشراف و حکومت مرکزی وارد اتحادیه‌های مستقل مذهبی میشدند و خانقاه‌های دراویش، غالباً باشگاه و کرسی سیاسی توده شهری در قرون چهارم و پنجم هجری (دهم و یازدهم میلادی) بود.

از قرن سوم هجری (نهم میلادی) در ایران صحبت از تصوف بود اما از قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی)، این طریقت رواج بسیار یافت و در خراسان معروفترین نمایندگان و شیوخ صوفیه مانند «شیخ ابوالحسن خرقانی» و «ابوسعید مهنوی» و «جوینی» (امام الحرمین) به تبایخ طریقت خود دست می‌زدند. افزایش نفوذ تصوف در قرون پنجم و ششم هجری (یازده و دوازده میلادی) تا اندازه‌ای، انعکاس نارضائی توده از یوغ سنگین سلجوقیان بود. و اصولاً در قرون وسطی چه در «اروپای کاتولیک» و چه در «ایران اسلامی»، مخالفت با فنودالیسم، در لفافه عرفان و عصیانهای مسلحانه تجلی میکرد. مواعظ متصوفه از قبیل خودداری از کسب لذات دنیوی و تحقیر خواسته، عامه مردم بخصوص پیشه‌وران را بسوی خویش جالب مینمود. و بیهوده نیست که دولتهای این روزگار، دائماً با بسط و توسعه صوفیگری در جدال بودند، و این در صفحات «اسرارالتوحید» بخوبی بچشم میخورد. اسرارالتوحید نشان میدهد که بزرگترین خانقاه درویشی ابوسعید در کوی عدنی کوبان (ماهوت باغان) قرار داشته است. «آی. یرتلس» بدرستی مینویسد که: «القاب مشایخ بزرگ دراویش که در این

مأخذ یاد شده ، نشان می‌دهد که آنان از میان طبقه پیشهور و بازارگان برخاسته بودند» (۱۶)

بااینهمه اگر تصور نمائیم که همه‌ی اهل تصوف چنین بودند ، به اشتباه رفته‌ایم . چنانکه در قرن یازدهم در «نیشابور» ، مقدم طریقت «کرامیان» که «زاهد» خرقه پوشی بود ، جزآلت بی‌اراده‌ای در دست سلطان محمود نبود و نیز «ابوسعید» که بهنگام پیری همچون سلطانی زندگی میکرد و با اشراف سلجوقی روابط حسنه داشت و نیز بسیاری دیگر از جریانهای تصوف که مبین روحيات توده مردم نبودند و بامتابع اعیان فنودال سازش کرده بودند . اهل این مسلک‌ها ضمن تحقیر ثروت و لذات ، معتقد بودند که توده باید از مبارزه اجتماعی و فعالیت‌های حاد دست بشوید و صبر پیشه کند . اینگونه درویشان مورد حمایت فنودالها بودند و اراضی و مستقالات بسیاری از سوی مالکان وقف‌خانقاه‌های آنان میشد .

«برتلس» توصیف «انگلس» از اوضاع کشور آلمان در قرون وسطی را که گفته بود: «... طبقات مختلفه امپراطوری - شاهزادگان - درباریان ، پره‌لاتها ، پاتریسینها ، بورگرها - پلبین‌ها و کشاورزان - توده بسیار درهم و برهمی بوجود آورده بودند که هر یک نیازمندیهای گوناگون داشت و خواسته‌های آنان پیوسته باهم تصادم میکرد» (۱۷) با دوران ناصر خسرو (اسماعیلیان) مقایسه کرده و می‌نویسد: «آنچه که انگلس بخصوص درباره آلمان در آغاز قرن شانزدهم بیان کرده درباره جامعه قرون وسطی شرق نیز صادق است . روستائیان آزاد ، سهم کاران ، دهقانان ، امرا ، اعیان شهرنشین ، مأموران وصول مالیات ، بندگان ، پیشهوران ، کوچ نشینان ، فقرای شهری ، عیاران ، غلامان خاصه ، ملایان ، فقها ، شاعران درباری و دانشمندان درعهد ناصرخسرو، توده‌ای بوجود آورده بودند که از آلمان قرن شانزدهم کمتر پیچیده نبوده» (۱۸) و برآستی چنین بلبشویی ، باید شورشهای قرمطیان و اسماعیلیان را بدنبال میداشت .

زیر نویس «غزنویان و سلجوقیان»

- ۱- ابوالعباس معین‌الدین احمد بن شهاب‌الدین ابی‌الخیر زرکوب شیرازی ، شیرازنامه، بگوشش اسمعیل واعظ جوادی (تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۰) ص ۴۵
- ۲- محمد نایف ، حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی ، کابل ، ۱۳۱۸ ، ص ۶۴ تا ۶۶ (نقل از ص ۳۳ ناصر خسرو اسماعیلیان، آندره یوگنی پویچ برتلس ، ی. آرین پور (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۶)
- ۳- آ.ی. برتلس، ناصر خسرو اسماعیلیان، ص ۴۲
- ۴- آ. یو. یاکوبوفسکی ، روزگار ابوعلی سینا (اخبار اکادمی علوم شوروی، شعبه علوم اجتماعی ۱۹۳۸ - شماره ۳ صفحه ۹۴ و جنبش سلجوقیان و ترکمانان - اخبار اکادمی علوم شوروی ، شعبه علوم اجتماعی، ۱۹۲۷ - شماره ۴، صفحه ۹۲۵-۹۲۶) نقل از ص ۴۲ و ۴۳ ناصر خسرو اسماعیلیان
- ۵- فخرالدین اسعد گرگانی ، ویس و رامین (در مدح عمید ابوالفتح مظفر) ، تصحیح ماکالی تودوا، الکساندر گواخلریا (تهران ، بنیاد فرهنگ، بدون تاریخ چاپ) ص ۲۵
- ۶- احمد بن یحیی‌البلاذری - فتوح البلدان ، آذرتاش آذرنوش (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۶) ص ۱۵۸
- ۷- همان کتاب ، ص ۱۶۸
- ۸- ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف - کاتب خوارزمی - مفاتیح العلوم ، حسین خدیو جم (تهران، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۷) ص ۶۱، ۶۲
- ۹- خواجه نظام‌الملک ، سیاستنامه، ص ۴۶
- ۱۰- همان کتاب ، ص ۱۷۰ ، ۱۷۱
- ۱۱- آ.ی. برتلس، ناصر خسرو و اسماعیلیان
- ۱۲- همان کتاب - ص ۵۰
- ۱۳- پیگولوسکایا ، پطروشفسکی ، بلینتسکی و... تاریخ ایران، ص ۳۱۱
- ۱۴- خواجه نظام‌الملک ، سیاستنامه ، ص ۲۷۹
- ۱۵- همان کتاب ، ص ۲۳۶
- ۱۶- برتلس ، ناصر خسرو و اسماعیلیان ، ص ۵۲

۱۷- ف. انگلس، جنگ رومانی در آلمان (ک. مارکس، ف. انگلس، کلیات، چاپ یکم، جلد ۸ ص ۱۲۶) نقل از ص ۱۹ و ۲۰ کتاب ناصر خسرو و اسماعیلیان

۱۸- برتلس، ناصر خسرو و اسماعیلیان، ص ۲۰

قرمطیان

نهضت بزرگ «قرمطیان» ، نهضت وسیع ضد فئودالی «بدویان» قبایل فقیر و «روستائیان» و «پیشهوران» «سوریه» و «عراق» و «بحرین» و «یمن» و «خراسان» بود.

قرمطیان شعار مساوات اجتماعی را (که شامل بردگان نبود) تبلیغ می کردند . و سازمان مخفی آنان احتمالاً پیش از قیام زنگیان تکوین یافته بود. آنان درحالیکه بافئودالیسم خلافت می جنگیدند، می کوشیدند سازمان جماعت را به همان شکلی که در دوران قبل از فئودالیسم وجود داشت احیاء کنند و برای احیای جماعت قدیمی آزاد کشاورزی و پیشه‌وری که بر پایه بردم‌داری مبتنی بود ، آنان نیز بمانند «خرمدینان» اصل برابری اجتماعی را شامل حال «بردگان» نمی کردند .

تعبیرات مورخان و نویسندگان از کیش قرمطیان و آئین اجتماعی ایشان ، گوناگون و متنوع است.

«ابن خرم» قرمطیان و اسماعیلیان را پیرو «زرتشت» میدانند . او «قرمطیان» و «اسماعیلیان» را «زرتشتی» و «مزدکی» میدانند و از آنان بنام مروج اشتراک اموال و زنان ، نام می برد .

«خواجه نظام‌الملک» ، «قرمطیان» را معتقد به مذهب شیعه می نویسد «و در روزگار معتصم بوسعید الحسین بن بهرام الجنابی خروج کرد در بحرین لحساء و آن مردمانرا بر مذهب شیعه که ما باطنی خوانیم دعوت کرد» (۱).

و نیز در جای دیگر ، در باب یکی از رهبران قرامطه می نویسد : «دعوت کرد که من مهدی‌ام و علوی و خراجهای گران برنهاد» (۲)

«بیرونی»، «قرمطیان» را «شیعه» میدانند و می‌نویسد: «... قرامطه نیز پاره‌ای از مذاهب باطنیه را معتقد شده بودند و خود را به تشیع اهل بیت علیه‌السلام منسوب می‌داشتند و خروج منتظر را در قرآن هفتم که در مثله ناری باشد به یکدیگر وعده میدادند» (۳).

«گردیزی» گرایش روستائیان و بدویان فقیر را به قرامطه صریحا ذکر میکند: «پس آن (زکویه بن مهرویه قرمطی، یکی از رهبران قرامطه) روستائیانرا و مردمان غرچه (غرچه - کوهی) را اندر مذهب قرامطه آورد» (۴).

مؤلف ناشناس بحرالنفوس (از متون فارسی نیمه اول قرن ششم هجری)، «بوسعید جنابی» رهبر «قرامطه» را از پیشه‌وران می‌نویسد: «و بوسعید جنابی مردی بود (از) پوستین دوزان شهر جناب، خلیق را بفریفت، پس خروج کرد بشهر حجر و صفا در حجاز و...» (۵).

از نویسندگان معاصر، «ادموند بورسورت» با تکیه بر منابع عربی و فارسی اظهار میدارد که جنبش قرامطه از اندیشه‌های (مسیحایی) شیعیان افراطی تغذیه میشد. او دولت «قرمطیان» را دولتی که بنیانش بر کار بردگان سیاه‌پوست نهاده شده بود، و تقریبا جنبه اشتراکی داشت و بعدها تبدیل به «جمهوری گونه‌ای» شد، ذکر مینماید (۶).

«ناصر خسرو»، پایگاه طبقاتی قرمطیان را بدقت روشن می‌نماید و شکل اجتماعی حکومت «قرمطیان» را که مبتنی بر احیای جماعت قدیمی آزاد کشاورز و پیشه‌وری و بر پایه بزداری بود بدقت شرح میدهد. او که در نیمه اول قرن پنجم هجری (بیازده میلادی) به سیاحت در کشورهای اسلامی پرداخت، در باب شهر «لحسا» مرکز «قرمطیان» می‌نویسد: «... و ایشانرا در آن وقت سی هزار بنده خریده زنگی و حبشی بود و کشاورزی و باغبانی کردند و از رعیت عشر چیزی نخواستندی و اگر کسی درویش شدی یا صاحب قرض، او را تعهد کردند تا کارش نیکو شدی.... و اگر کسی از خداوندان ملک و آسیاب را ملکی خراب شدی و قوت آبادان کردن نداشتی، ایشان غلامان خود را نامزد کردند که بشدندی و آن ملک و آسیاب آبادان کردند و از صاحب ملک هیچ نخواستندی و آسیابها باشد در لحسا که ملک سلطان باشد و بسوی (برای) رعیت غله آرد کند و هیچ نستاند و عمارت و مزد آسیابان از مال سلطان دهند و...» (۷).

نخستین قیام «قرمطیان» در سال ۲۷۷ هجری (۸۹۰م) در ناحیه «واسط عراق»، برهبری «حمدان قرمط» بوقوع پیوست. «قرمطیان» متعهد شده بودند که خمس در آمد خود را به صندوق مشترک بریزند و مساوات

را در تقسیم محصولات مصرفی برقرار سازند .

در سال ۲۸۱ هجری (۸۹۴ م) «قرمطیان» در «بحرین» قیام نمودند و در ۲۸۶ هجری (۸۹۹ م) شهر «لحساء» را تسخیر نمودند و این شهر پایتخت دولت قرمطی که بیش از یکقرن و نیم دوام یافت گشت .

در سال ۲۸۷ هجری (۹۰۰ م) «زکویه» داعی قرمطی ، بدویان «سوریه» را بقیام دعوت نمود .

در سال ۲۸۹ هجری (۹۰۱ م) «قرمطیان» دمشق را محاصره کردند و لشکریان خلیفه ، فقط در سال ۲۹۴ هجری (۹۰۶ م) موفق به فرو نشانیدن شورش شدند .

شورش قرمطیان در ربیع اول قرن چهارم هجری (دهم میلادی) شدت گرفت . طبق روایت «حمزه اصفهانی» (متوفی در حدود ۳۵۰ - ۳۶۰ هجری) ، در ماه ربیع الاول سال ۳۱۱ هجری قرمطیان به بصره هجوم برده ، امیر شهر را بقتل رسانده و از اموال شهر هرچه توانستند به بحرین بردند .

در محرم سال ۳۱۲ هجری قرمطیان در بادیه «رمل البیر» (ریگزاری در مکه) به قافله‌های حاجیان حمله نمودند و اموال آنها را غارت کردند .

در ماه ذوالقعدة سال ۳۱۳ هجری «قرمطیان» به حجاج حمله نمودند و اموالشان را بغارت بردند و بگفته «حمزه اصفهانی» : «در این سال حج باطل شد» .

در ذوالحجه سال ۳۱۷ هجری ، «قرمطیان» به مکه درآمدند و حجاج را بقتل رساندند و یازده روز در مکه ماندند ، و سپس «حجراسود» و محتویات درون خانه کعبه از قبیل زیورها و پولها را با خود به بحرین بردند (۸) . نهضت قرمطیان بایران نیز سرایت کرد .

نخستین قیامهای «قرمطیان» از سال ۲۹۰ هجری (۹۰۲ م) تا حدود سال ۳۲۹ هجری (۹۴۰ م) در سراسر «خراسان» و «آسیای میانه» ، بوقوع پیوست . «پیشهوران شهری» و «روستائی» ، سر سپردگان بزرگ نهضت قرمطی بودند .

در عهد «نوح دوم سامانی» (که از ۳۲۲ تا ۳۴۳ هجری - ۹۴۳ م) سلطنت کرد) ، دولت فتودال سامانی ، باتکای روحانیون سنی و اعیان و اشراف فتودال ، نهضت روستائی قرمطیان را بشدت سرکوب کرد . در اواخر قرن یازدهم ، شورش قرمطیان سراسر خاک «آل بویه» را فرا گرفت و سرانجام شورش بدست «محمود» در خون کشیده شد . پادشاهان غزنوی که در طول چهل سال سلطنت خود پیوسته و

باشدت هرچه تمامتر با انواع مختلفه الحاد (گرایش به تشیع) که شکل ایده‌نولوژیک ناخرسندی از فرمانروائی دولت بهرمکش فتودال و سنی مذهب بود، مبارزه میکردند، شورشهای روستایی قرمطیان را بارها درخون کشیدند.

مورخان فتودال از این کشتارهای خونین، سندهای بسیار بدست میدهند. «ابوالفضل بیهقی» می‌نویسد: «تاملک اسلام را، محمود، در دل افکند که اینجا آمد و ایشان را فریاد رسید و از جور و فساد قرامطه و مفسدان برهانید و آن عاجزان را که ما را نمی‌توانستند داشت برکند و ازین ولایت دور افکند» (۹)

مؤلف «تاریخ یمینی» درباب لشکرکشی «محمود غزنوی» به «مولتان» و سرکوبی خونین «قرمطیان» مینویسد که «محمود» «لشکری جرار» فراهم کرد و: «و چون سلطان بدان نواحی رسید و نحل ایشان استکشاف کرد... شهری که مسکن و متوطن ایشان بود در حصار گرفت و بقهر بستد و همه را بعذبات عذاب تأدیب و تعریک کرد» (۱۰).

«گردیزی» نیز می‌نویسد: «و چون سنه احدی و اربعمانه اندر آمد، از غزنین قصد ملتان کرد (محمود) ... و قرامطه که آنجا بودند، بیشتر از ایشان بگرفت و بعضی را دست برید و نکال کرد و بعضی را به قلعهها بازداشت، تا هم اندران جایها بمردند» (۱۱). پس از مرگ «محمود»، پسرش «مسعود» نیز یکبار در سال ۴۲۵ هجری (۱۰۳۳-۳۴ م) و بار دیگر در رمضان سال ۴۳۱ و ۴۳۲ هجری (۱۰۴۱-۱۰۴۲ م) به «مولتان» لشکر کشید و «قرمطیان» را از دم تیغ گذراند.

زیرنویس «فرمطیان»

- ۱- خواجه نظام‌الملک، سیاستنامه، ص ۲۷۵
- ۲- همان کتاب، ص ۲۷۷
- ۳- ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، اکبردانا سرشت (تهران، ابن سینا، ۱۳۵۲) ص ۲۷۷
- ۴- گردیزی، زین‌الخبار، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، ص ۸۲
- ۵- بحرانفوائد، به اهتمام محمد تقی دانش پژوه (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵) ص ۳۴۷
- ۶- کلیفورد ادهوند بوسورت، سلسله‌های اسلامی، فریدون بدره‌ای (تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۹) ص ۱۱۶، ۱۱۷
- ۷- ناصرخسرو، سفرنامه، به تصحیح محمد دبیر سیاقی (تهران، زوار، بی‌تا) ص ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱
- ۸- حمزقین حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک-الارض والانبیاء)، جعفر شمار (تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۶) ص ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۲
- ۹- ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، به‌تمام دکتر غنی و دکتر فیاض (تهران، ۱۳۲۴، بی‌نا) ص ۲۲
- ۱۰- تاریخ یمینی، ترجمه ابوالشرف ناصح‌بن ظفر جرقاندقانی، به‌تمام جعفر شمار (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵) ص ۲۸۰
- ۱۱- گردیزی، زین‌الخبار، ص ۱۸۰

اسماعیلیان

اسماعیلیان نیز یکی دیگر از فرق شیعه بودند که بمبارزه بادولت-های فتودال پرداختند و صفحات نوینی در تاریخ ایران بازکردند . پس از وفات «امام جعفر صادق» ، پیروان او به چند دسته تقسیم شدند که «اسماعیلیه» نیز یکی از آنان بودند . پیروان این سلک معتقد بودند که پس از «امام جعفر صادق» ، امامت حق «اسماعیل» و پسر اوست . «امام جعفر صادق» چهار پسر داشت ، «اسماعیل» - «موسی» - «کاظم» - ، «محمد دیباج» و «عبدالله افطح» . «امام جعفر» ، امامت را به اسماعیل واگذار کرد اما او در زمان حیات پدر درگذشت و امامت به «موسی» برادر او واگذار گردید . اما عده‌ای به مخالفت با این مسئله پرداختند و گفتند : «نص امامت رجوع قهقری نمیکند و بداء نیز محال است» (۱) گروهی از ایندسته، حتی منکر مرگ «اسماعیل» شدند و گفتند مرگ او از روی تقیه اظهار شده است . بزعم آنان «اسماعیل» امام هفتم بود و دوره امامان باو ختم میشد . آنان اسمعیل را قائم ائمه میدانستند و نام «مهدی موعود» را برزبانها انداختند .

مؤلف ناشناس بحرال فوائد می‌نویسد : «وایشان را اسماعیلی از بهر آن خوانند که شریعت محمد مصطفی علیه السلام منسوخ شد بشریعت محمدبن اسماعیل و پیغامبر آخر الزمان ، محمدبن اسماعیل است، و صاحب الزمان وی است و بنی امیه و عباسیان همه ظالم بودند و هیچکس برحق نیستند» (۲) . اسماعیلیان معتقد بودند ، همانطور که در عالم جسمانی ظاهر و باطن هر دو وجود دارد ، دین نیز صاحب ظاهر و باطنی است و آنان که بظواهر معتقدند ، در ردیف چارپایانند و بدین سبب هرکه را

که باطن قرآن و شریعت اسلام را نمی‌شناخت کافر اعلام می‌نمودند و بهمین سبب به «باطنیان» معروف شدند .

در بقدرت رسیدن «اسماعیلیان» چند عامل مهم دخالت داشت . در اواخر قرن سوم هجری شخصی بنام «عبیدالله مهدی» که خود را از نسل «فاطمه» و از اعقاب «محمد بن اسماعیل» معرفی میکرد ، مدعی خلافت حقه «فاطمی» و «علوی» شد و در سال ۲۹۷ هجری در شمال آفریقا حکومت مستقلی تاسیس کرد و اعقاب او بنام خلفای فاطمی یا علوی در حدود ۲۷۰ سال بر سرزمین‌هایی وسیع حکومت کردند . حوزه حکمرانی آنان ابتدا قطعه کوچکی از آفریقا بود و رفته رفته گسترش یافت و «مصر» و «شام» و «یمن» و «حجاز» و «دیاربکر» و «موصل» و بعضی نواحی «عراق» را شامل شد . شیعیان که سالها جور و ظلم اهل سنت را تحمل کرده بودند ، بمناسبت قدرت گرفتن «فاطمیان» ، سربرآورده ، به‌مبارزه با سلسله‌های محلی ایرانی که دست نشانده خلفا بودند .

در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) تقریباً تسلط «شیعیان» بر دنیای اسلام قطعی بنظر میرسید زیرا نیمی از دنیای اسلام ، «فاطمیان» را برسمیت می‌شناختند و داعیان «اسماعیلی» در سراسر دنیای اسلام به تبلیغ توده مشغول بودند . قدرت «فاطمیان» در قرن چهارم هجری تا بدانجا رسید که در زمان چهارمین خلیفه ، «المعزالدین‌الله» (۳۶۵-۳۴۱) مصر ، توسط «جوهر» سردار فاطمی فتح شد و در زمان «مستنصر» هشتمین خلیفه فاطمی (۴۸۷-۴۲۷) کار آنان چنان بالا گرفت که «ارسلان بساسیری» در ۴۴۸ هجری بربغداد مقر خلافت عباسیان حمله برد و در ۴۵۰ بر آن تسلط یافت . خلیفه عباسی «القائم بامرالله» از «بغداد» گریخت و «بساسیری» خطبه بنام «مستنصر» خلیفه فاطمی کرد .

اما دولت فنودال سلجوقی که موقعیت خویش را در خطر میدید به حمایت از خلیفه عباسی برخاست و «بساسیری» را از بغداد اخراج کرد . داعیان اسماعیلی که در سراسر خاک ایران پراکنده بودند ، با شعار «مهدی موعود» توده‌های شهری و روستایی را که قرن‌ها در انتظار مهدی موعود بسر برده بودند تازمین را از ظلم و جور پاک کند و عدل را بگستراند ، بسوی خویش کشیدند و بدین وسیله «غزنویان» و «سلجوقیان» را در چنان گرداب مهیبی فرو بردند که هرگز هیچ دولت دیگر اسلامی تا آن زمان ، گرفتار آن نگردیده بود .

در دوران «غزنویان» و پس از آن ، داعیان فاطمی بازبردستی تمام از ناخرسندی مردم و از جنبشهای مذهبی محلی استفاده نموده و با پراکندن نام «مهدی موعود» سراسر ایران را به آتش کشیدند . غزنویان

و سلجوقیان که هرگونه ناخرسندی توده را سرکوب میکردند ، دست به تهمت و افترا زدند و «اسماعیلیان» را «مزدکی» و «خرمدینی» اعلام نموده ، بنام دفاع از دین ، بسرکوبی آنان همت گماشتند . منابع مورخان فنودال انباشته از این گونه اتهامات است . خواجه نظام الملک ، آنان را «مزدکی» و «خرمدینی» ذکر میکند و می نویسد: «این بواطنه چه قوم اند و مذهب و اعتقاد ایشان چگونه بوده است و هر وقت بردست خداوند مقهور گشته اند ... و همین قوم ملعون را در زمین شام و یمن و اندلس خروجها بوده است ... این سگها از نهفتها بیرون آیند و برین دولت خروج کنند و دعوی شیعت و قوت ایشان بیش از رافضیان و خرمدینان باشد ... و کسانی که امروز در این دولت قوتی ندارند از این قوم اند» (۳).

«بغدادی» (متوفی در قرن پنجم هجری - یازده میلادی) می نویسد که باطنیان آئین مجوس دارند . ابن حزم (متوفی در قرن پنجم هجری - یازده میلادی) نیز می نویسد که آنان (قرمطیان و اسماعیلیان) به ظاهر آئین اسلام داشتند و در باطن مجوس بودند .

مؤلف «بحرالفوائد» اسماعیلیان و مزدکیان را در یک ردیف ذکر میکند : «بدانکه ملحدان را هفت لقب است . ملحدانند و باطنیانند و اسماعیلیانند و تعلیمیانند و سبعیانند و مزدکیانند و خرمدینان» (۴) . شهرستانی نیز آنان را مزدکی میداند : «درعراق ایشانرا باطنیه میخوانند و قرامطه و مزدکیه و بخراسان تعلیمیه و ایشان گویند ما را اسماعیلیه گویند» (۵) «ابن حزم» «اسماعیلیان» را علاوه بر آنکه «مزدکی» اعلام نموده و آنان را به اشتراک زن و خواسته متهم میکند ، تهمت ازدواج با محارم را نیز بدانان میبندد! . اینهمه اتهام که هر یک از آنها در آن دوران مجازات مرگ داشت ، بزرگترین سلاح دولتهای فنودال بود ، اما توده مردم که شعار «مهدی موعوده» را از داعیان اسماعیلی شنیده بود در صفوف اسماعیلیان گرد آمد .

انگلس می نویسد : «در سالهای نخستین قرون وسطی که دوران نهضت های ملی بود ، عقاید مربوط به دنیای آخرت و ظهور معمولا رواج و انتشار یافت» (۶)

نهضت «مهدیگری» «اسماعیلیان» از قرن پنجم هجری (اواخر قرن یازده میلادی) آغاز شد . داعیان «اسماعیلی» در زمان محمود غزنوی ، مهدیگری و امامت موروئی را در میان روستائیان عاصی می پراکندند و آنان را به عدل و داد خلفای فاطمی وعده میدادند . اما دستگاه غزنویان به برکت دستگاه «صاحب برید» (دستگاه جاسوسی) خود ، شورشها را در نطفه خاموش مینمود . سیستم جاسوسی غزنویان پنجه بر سراسر

کشور انداخته بود ، و بر اوضاع مالی و کشاورزی کشور و وصول خراج و نیز اعمال توده نظارت کامل داشت . «بیهقی» از این جاسوسان نام برده است و نیز ذکر نموده که آنان ماهیانه هفتاد هزار درهم حقوق می گرفتند .

اما در عهد «سلجوقیان» دستگاه «صاحب برید» از میان رفت و «نظام الملک» که خطر را حس میکرد به تحریک «آلب ارسلان» پرداخت تا این دستگاه را دوباره احیاء کند اما آلب ارسلان مخالفت نمود و با این کار، ناخودآگاه ، دست داعیان اسماعیلی را بازگذاشت.

نظام الملک اصرار فراوان داشت که این دستگاه حفظ شود زیرا وجود آنرا حیاتی میدانست چنانکه خود در باب «صاحب برید» مینویسد: «و مواجب ایشان باید که از خزینه مهیا دارند و نباید که جز پادشاهی کسی دیگر بداند که ایشان چه مینمایند تا در هر حادثه که تازه شود پادشاه داند ... و چون چنین باشد پیوسته مردمان بر طاعت حریص باشند و از تادیب پادشاه بترسند و کسی را زهره آن نباشد که در پادشاه عاصی توانند شد ... باید که با همه اطراف جاسوسان روند بر سبیل بازرگانان و سیاحان و صوفیان و دارو فروشان از هر چه می شنوند خبر می آورند تا هیچگونه از احوال خبری پوشیده نماند و هر چه حادث شود و تازه گردد بوقت خویش تدارک کرده آید و ...» (۷). تاکید خواجه بر وجود این دستگاه بدون علت نبود چنانکه در آن هنگام که این دستگاه بکار مشغول بود نطفه های شورش ، خفه میشد . زیرا خود خواجه در باب سرکوبی باطنیان مینویسد: «و چند شبانه روز تجسس می کردند و بدرستی ایشان را می گشتند تا در خراسان و ماوراء - النهر مادت دعوت ایشان بریده گشت و این مذهب پوشیده بماند» (۸). با اینهمه و با وجود اینکه از بین رفتن دستگاه «صاحب برید» در عهد سلجوقیان که نشانه ی ظاهری عدم تمرکز دولت بود ، در شورش های اسماعیلیان در قرن پنجم هجری (بازده میلادی) مؤثر بود ، علت اصلی این شورشها را باید تشدید روزافزون اختلافات طبقاتی و گسترش اصول اقطاع و تجاوز اقطاع داران به روستائیان دانست.

شورش بزرگ «اسماعیلیان» با فعالیت های «حسن صباح» آغاز شد. در این دوران روابط «حسن» با فاطمیان تیره شده بود. او که از «عطاش» (داعی مصر) لقب «داعی» گرفته و در سال ۴۷۱ هجری (۷۹-۱۰۷۸م) به دربار خلیفه «مستنصر» رفته بود ، رفته رفته متوجه شد که «خلفای فاطمی» نمیتوانند در کشورهای دوراز «مصر» تکیه گاه مطمئنی برای داعیان خود باشند و بهمین سبب راه جدیدی پیدا نمود و برای جلب

توده شیعه ، شعارهای قدیم «قرمطیان» مانند «ظهور مهدی» و «ابطال شریعت» را تبلیغ کرد .

«حسن» در ۴۷۳ هجری (۸۱-۱۰۸۰م) از «مصر» به اصفهان بازگشت و از آنجا به «کرمان» و «یزد» رفت و بار دیگر به «اصفهان» آمد و بعد به «خوزستان» رفت و پس از آن سه سال در «دامغان» زندگی نمود و در تمام این نواحی مردم را به کیش خود دعوت کرد . قرائن بسیار نشان میدهد که «حسن» به توده روستائی و قشرهای پائین شهرها تکیه داشته است . «حسن» در روز چهارشنبه ۶ رجب ۴۸۴ هجری (اوت ۱۰۹۰ م) قلعه «الموت» را تسخیر کرد و از این دوران ببعده بگفته «ابن الاثیر» «تصرف قلاع» آغاز گردید . در همین سال شورش در قهستان درگرفت و شورشیان برهبری «حسین قائی» یکی از داعیان «حسن» قلعه‌ای را در حوالی «قاین» تصرف کردند و لشکریان دولتی را شکست داده و به کاروانی که از نزدیکی قلعه می‌گذشت حمله بردند . چندی بعد «اسماعیلیان» برهبری داعی خود «خسف» ، «زوزن» و «قاین» و «تون» و اطراف این شهرها را تصرف نمودند . در رمضان سال ۴۸۵ هجری (۱۰۹۲م) ، یکی از فدائیان اسماعیلی ، نظام‌الملك را بحیله بقتل رساند . و پس از چند ماه از درگذشت خواجه ، «ملکشاه» نیز به وضع اسرارآمیزی درگذشت . و شاید بدست فدائیان اسماعیلی مسموم گشت . سپاهیان دولتی از «قهستان» و نواحی «الموت» عقب نشستند و «اسماعیلیان» جرات یافته ، قلعه‌ها و شهرهای حوالی «ری» و «خوزستان» و «فارس» را متصرف شدند .

پس از مرگ «ملکشاه» ، برسر جانشینی او ، میان «برکیارق» و برادرش جنگهای خونینی درگرفت و درنتیجه دولت مرکزی روبه ضعف نهاد و شورش سراسر کشور را دربرگرفت و «اسماعیلیان» از این فرصت استفاده نموده ، قدرت خویش را هرچه بیشتر بسط دادند .

«اسماعیلیان» تا سال ۴۹۳ (۱۰۹۹ م) «رودبار» و بسیاری دیگر از نقاط «قهستان» را تسخیر نمودند و در ناحیه مرزی «خوزستان» و «فارس» نیز ، «حمزه کفشگرد» و قلعه را فتح نمود . آنان از اختلافات داخلی سلجوقیان بیشترین بهره را برمی‌گرفتند . چنانچه در ابتدا ، فعالیت‌های این نهضت تنها در حول و حوش قلعه‌های پرت و دورافتاده بود ، اما بعدها حوزه عملیات خود را تا قلب حکومت «سلجوقیان» گسترش دادند . و «احمدبن عبدالملك بن عطاش» برقلعه «شاهدز» در نزدیکی «اصفهان» دست یافت . و چندی بعد دسته‌ای دیگر از آنها برقلعه «لنجان» «اصفهان» نیز دست یافتند و قلعه معتبر «گردکوه» را نیز که در شاهراه میانه

«خراسان» و «ایران غربی» و در نزدیکی دامغان قرار داشت تسخیر کردند تا نبض دولت سلجوقی (بازرگانی پراهمیت آنها) را از کار بیاندازند. از سال ۴۹۵ هـ - ۱۱۰۱ م با برطرف شدن اختلافات داخلی «سلجوقیان» سرکوبی اسماعیلیان نیز آغاز شد. چنانکه «سنجر» یکی از امرای خود بنام «بزغاش» را بسرکوبی «اسماعیلیان» «قهستان» فرستاد و بروایت «ابن اثیر»، «بزغاش» کشتار بسیار از «اسماعیلیان» کرد و اسیر بسیار از آنها گرفت.

«برکیارق» نیز در همین سال کوشید تا «اصفهان» را باقتل عام بزرگتری از دست اسماعیلیان خلاص سازد. کشتار «اسماعیلیان» حتی به «بغداد» نیز رسید. پس از مرگ «برکیارق»، «سلطان محمد» به کشتار «اسماعیلیه» ادامه داد و پس از مرگ «حسن صباح»، «سنجر» نیز بارها با «اسماعیلیان» جنگ پرداخت. اما «اسماعیلیان» نابود نشدند و تا سقوط «الموت» در نیمه دوم قرن سیزده میلادی (۱۲۵۵-۱۲۵۶) (قرن هفتم هجری) به حیات خود ادامه دادند و به ترتیب، «حسن صباح»، ۳۴ سال - «بزرگ امید»، ۱۴ سال - «محمد بن بزرگ امید»، ۲۴ سال - «حسن دوم»، ۴ سال - «محمد دوم»، ۴۴ سال - «حسن سوم»، ۱۱ سال - «محمد سوم»، ۳۴ سال و آخرین آنها «خورشاه»، یک سال بر اسماعیلیان فرمان راندند.

خصوصیات نهضت اسماعیلیان

اسماعیلیه به علوم عقلی و فلسفه و منطق «یونان» علاقه بسیار نشان میدادند زیرا که با سلاح استدلال و استنتاجات منطقی جنگ فقها و محدثین خشک اندیش (دگم) اهل سنت و اهل کلام (اسکولاستیک) می‌رفتند. برای مثال «حسن صباح»، و «المؤید فی الدین شیرازی» در فلسفه و منطق یونان دست داشتند. و همین امر یعنی تکیه بر استنتاجات عقلی که شیوه اسماعیلیه بود، بسیاری از روشنفکران زمان را جذب میکرد. بوعلی سینا از کودکی (بهمراه پدرش که اسماعیلی بود) به مجالس بحث و جدل اسماعیلیان میرفت، و «ناصر خسرو» شاعر آزاده ایرانی از داعیان معروف اسماعیلیان بود و در تولد نهضت «دعوت جدید» اسماعیلیان که یکی از بزرگترین نهضت‌های قرون وسطی بود، نقشی اساسی داشت. ناصر خسرو دولت سلجوقیان را فاسد و غاصب میدانست و عصر «سامانیان» را که در آن، توده روستایی زندگی نسبتاً بهتری داشت می‌ستود. بعقیده او سلجوقیان نورسیده حق فرمانروایی بر

خراسان را نداشتند . او مبلغی ساعی بود و در «بلخ» و «مازندران» و «نیشابور» و «سیستان»، کیش اسماعیلی را تبلیغ می نمود و پیروان بسیار داشت . چنانکه مؤلف «بیان‌الادیان» می نویسد: «الناصریه - اصحاب ناصر خسرو (باشند) و او ملعونی عظیم بوده است و بسیار کس از اهل طبرستان از راه او برفته اند و آن عذاب بگرفتند».

ناصر خسرو چه در تبلیغاتی و چه در اشعارش به مبارزه با دولت سلجوقی می پرداخت.

چاکر قبیاق شد شریف و زدل حره‌ی او پیشکان خاتون شد
ویا:

که پرسد زین غریب خوار محزون خراسان را که بی من حال تو چون
ویا:

خراسان جای دونان شد ننگد بیک خانه درون آزاده بسادون
نداند حال و کار من جز آنکس که دونانش کنند از خانه بیرون
همانا خشم ایزد بر خراسان برین دونان بیاریده است گردون
که او باشی همی بی خان و بی مان درو امروز خان گشتند و خاتون
نبات پربلا غزاست و قبیاق که رستستند بر اطراف جیحون

ویا به تحریک توده می پرداخت و می سرود :

حرگوشوار دیدم مردم را خفته دو چشم باز و خرد خفته
یک خیل خوگوار در افتاده با یکدیگر چو دیوان کالفته

.....
بیدار چون نشست بر خفته خفته ز عیب خویش شود تفته
زیرا که خفته زود شود بیدار بیدار شو فضیحتی ای خفته

دولت سلجوقی که ناصر خسرو را «ایدئولوگ» واقعی «اسماعیلیان» میدانست و او را حریفی خطرناک می پنداشت ، به تعقیب او پرداخت. ناصر خسرو فرار اختیار نمود و سالها در کشورهای گوناگون آواره بود و سرانجام در تبعیدگاه «یمکان» اقامت گزید:

مرا رنگ طبر خون دهرجافی
ز جور دهر الف چون نون شدستم
مرا دونان زخان و مان براندند
بشست از روی بیرم باب زریون
ز جور دهر الف چون نون شودنون
گروهی از نماز خویش ساهون

گویدت فلان کز چنین سخنها
منگر به سخنهای او ، زیراک
نه میر خراسان پسندد او را
ماند است فلان فلان به یمگان
ترکانش براندند از خراسان
نه شاه سجستان نه میر ختلان

ویا:

به سند انداخت گاهم که به مغرب
چنین هرگز ندیدستم فلاخن

او در تمام عمر به مبارزه با دولت سلجوقی و فقهای اهل سنت، یا نگاهبانان و مغزهای متفکر دولت فتودال سنی مذهب سلجوقی ادامه داد و آنان را بباد ناسزا گرفت .

ای زود گرد گنبد بررفته
برمن چرا گماشته ای خیره
این دشنه برکشیده همیتآزد
اینم بخطبه درون نفرین
من خفته مانده زیرا با مستان
خانه وفا بدست جفا رفته
چندیین هزار مست برآشفته
وان برکمان و تیر فرو خفته
وانم بنامه فریه کند سفته
هر دو یکیست گفته و ناگفته (۹)

«اته» «ناصر خسرو» را ، فیلسوفی متأثر از «ارسطو» و «نو- افلاطونیان» و «بوعلی» و «فارابی» و در مواردی «تشیع» و «تصوف» (در کتاب روشنائی نامه) میدانند و معتقد است که او در «سعادت نامه» بر ضد تقدس ظاهری و حقیقی و مالپرستی و حماقت و سفاقتهای زندگی این جهان ، بخصوص بر ضد مظالم امراء و اعیان برخاست و به ستایش پیشه‌وران و کشاورزان دست زد (۱۰). از معروفترین خصوصیات اسماعیلیان ، شیوه ترور بود . فدائیان اسماعیلی در شهرها ، امرای لشکری و وزرائی را که بقلاع آنها لشکر می کشیدند و نیز دسته‌هایی را که با تعلیمات آنان مخالفت می ورزیدند مانند «فقها» - «قضات» و «مفتیان» را بقتل میرساندند . از معروفترین قربانیان آنها «ملک شاه سلجوقی» و «خواجه نظام الملک» بودند. این سوء قصدها اکثراً در ملاء عام و بدون هیچ پرده پوشی انجام می گرفت و علاوه بر آنکه ستون سر دولت فتودال را میلرزاند ، به توده نیز جرئت میداد .

اسماعیلیان تنها گروهی نبودند که از ترور برای بدست آوردن قدرت استفاده میکردند بلکه این روش در اسلام سابقه داشت. زیرا اسلام اطاعت از خلیفه و سلطان عادل را برای خلقها واجب میدانست، نه اطاعت از خلفا و سلاطین جابر را. فرق افراطی مختلف شیعه در مقابل جهاد جلی (جنگ عمومی باکفار) به جهاد خفی (ترور) نیز معتقد بودند. حتی یکی از فرقه‌های افراطی شیعه، بنام «خناق» معروف بودند زیرا مخالفان خود را خفه میکردند.

قتل اعضای گوناگون دستگاه سیاسی و لشکری و اداری و مذهبی اهل تسنن همانگونه که «لویس» می‌نویسد: «برای ترسانیدن، تضعیف و سرانجام برافکندن این دستگاه بود» (۱۱).

اسماعیلیان از این شیوه و نیز وحشت ناشی از آن، بعنوان بزرگترین حربه سیاسی بهره‌برداری میکردند. ترور «اسماعیلیه» تا بدانجا رسید که «ابن‌الائیر» می‌نویسد: «آدمکشی‌های سری چنان رایج شد که نزدیکان برکیارق همه از زیر جامه‌ها زره می‌پوشیدند و بی‌جوشن و خود از خانه بیرون نمی‌آمدند» (۱۲).

شیوه دیگر اسماعیلیان، زندگی در قلاع بود. آنان در قلاع کوهستانی اقامت میکردند تا از گزند سپاهیان دولتی در امان باشند. این قلعه‌ها اکثراً غیرقابل وصول بود چنانکه «الموت» بارها توسط قوای دولتی محاصره شد اما نتیجه‌ای بدست نداد. «اسماعیلیان» علاوه بر آنکه در داخل قلعه‌ها از آسیب قوای دولتی در امان بودند، در فرصت‌های مناسب، از قلعه خارج شده، کاروانهای تجارتي را غارت میکردند. اسماعیلیان در حمله به کاروانها یا به مصادره تمام اجناس دست میزدند و یا از طریق گرفتن مالیاتهای کلان از بازرگانان و صاحبان کالاها، تضعیف دولت سلجوقی را تشدید می‌کردند. برای نمونه آنان در نواحی «اصفهان» و «گزدکوه»، از کلیه کالاهاى تجارتي و کشاورزی مالیات می‌گرفتند.

«بارتولد»، علت اقامت اسماعیلیان در قلاع را نبرد شوالیه‌های ایرانی با «سازمان اسلام» و مردم شهرنشین، یعنی نبرد «قلاع» با «بلاد» میدانند. «پتروشفسکی» نظریه «بارتولد» را رد میکند و معتقد است روایت ویران کردن شهرها و زندگی در قلاع توسط اسماعیلیان، مبین آن نیست که آنان بطور کلی باشهرها در جنگ بودند. «برتلس» استدلال «پتروشفسکی» را کاملاً درست و کافی نمیداند و می‌نویسد: «استدلالی که ای. پ. پتروشفسکی در رد نظریه و. و. بارتولد می‌کند، به عقیده ما چندان درست نیست. پتروشفسکی تصور می‌کند که چون

در قرن یازدهم تا چهاردهم اشراف - صاحب زمین و اعیان شهری صاحب مشاغل دولتی همان گروه اجتماعی بودند ، بنابراین سخن گفتن از نبرد «قلاع باشهرها» بیجا است» (۱۳).

نظریه «برتلس» درست جاوه می‌کند . زیرا بگفته‌ی خرد «پطرو - شفسکی» دوران بسط و توسعه اعیان کاردار ، مربوط به قرون سیزدهم تا پانزدهم بوده است و چنانکه منابع مختلف نشان می‌دهند در جریان قرون هشتم تا یازدهم دهقانان با اعیان جدید ، اجاره داران و کارداران خایفه و بعدها با کارداران «سامانی» و «غزنوی» شدیداً در کشمکش بودند .

«برتلس» معتقد است که بارتولد با ذکر برخورد «شوالیه‌ها و شهرها» قیافه کلی این نبرد را بدرستی روشن کرده است اما معین نکرده که اسماعیلیان با کدام طبقه از مردم شهری در زد و خورد بوده‌اند. «بارتولد» از اسماعیلیه «بطورکالی» سخن گفته و به تکامل تاریخی و فرق و انشعابات آن توجه نداشته است و علت آن نیز روشن است. زیرا ماخذ راجع به اسماعیلیان در زمان «بارتولد» هنوز بدست نیامده بود. به گفته «برتلس» به نظر می‌آید که «بارتولد» درحقیقت خواسته است دریافت خود را از تاریخ اروپای غربی ، «شوالیه‌گری» ، و شولیه - های اروپا Raubritter در قرون وسطی را با قرون وسطای مشرق زمین ، تطبیق دهد و در این باب با اشتباه رفته است . زیرا در قرون مورد بحث ، شهرنشینی به معنی اروپایی و در آن سطح ، در ایران وجود نداشته است .

«اسماعیلیان» در میان «روستادیان» ، و نیز در میان قشرهای پائین شهری ، نفوذ فراوان داشتند و در میان جنگجویان و فدائیان آنها ، اکثریت با این دودسته بود . چنانچه قبلاً نیز ذکر کردیم . «ناصرخسرو» در کتاب «سعادتنامه» خود همانگونه که به مظالم امرا و اعیان «سلجوقی» حمله میکند ، به ستایش فراوان پیشه‌وران و کشاورزان خرده‌پا می‌پردازد و این خود بهترین سند در مورد نفوذ اسماعیلیان در کشاورزان و پیشه‌وران و خرده‌پای شهری است .

مورخان نفوذال در این مورد اسنادی بدست می‌دهند . از جمله «عبتی» و «منینی» آنجا که درباره باطنیان حرف می‌زنند از طرفداران آنها چنین خصوصیتی بدست می‌دهند : «الغمار من الناس جماعتهم و لذیفهم - یعنی گروه مردم و اراذل و اوباش» و «عبتی» می‌نویسد : «غی‌عمار رعایا بخراسان - که میتران آنرا «درمیان طبقات پائین رعایای خراسان ترجمه کرد» . (۱۴) تاکید ما در باب شرکت پیشه‌وران خرده‌پای

شهری در این نهضت بدین علت است که شورشهای اصفهان و دمشق که طی آن شورشیان برای بدست آوردن قدرت کوشیدند اما شکست خوردند ، صددرصد نطفه درخود شهرها داشته و ازهمانجا نیز فوران کرده بود .

«لویس» مستشرق غربی سعی دارد این نظریه علمی را که میگوید، پشتیبانی شهرها از اسماعیلیان توسط قشرهای پائین اجتماع یعنی صاحبان حرفه‌ها و «لمپن پرولتارها» انجام میشد ، رد کند . او معتقد است که دلایل فراوانی در دست است که وجود هواخواهان شیعی را درمیان بازرگانان و اهل ادب ثابت میکند . اما او که دچار تناقض‌گویی است ، خود ، درجای دیگر توضیح میدهد که : «ولی بنظر می‌آید که اینان ترجیح می‌داده‌اند که از فرقه معتدل و غیرفعال دوازده امامی باشند تا از «اسماعیلیان» انقلابی و بدعتگذار» (۱۵) و بدینگونه او خود ، نظر خویش را بی‌پایه و اساس می‌سازد .

«اسماعیلیان» تازمان سقوط الموت با اقامت در قلعه‌ها ، همواره شکست ناپذیر ماندند و تنها چندبار دچار شکست گردیدند که یکبار آن سقوط قلعه «سمنکوه» بود و علت آن نیز این بود که این قلعه در ناحیه‌ای قرار داشت که کاملاً کوهستانی نبود . تنها قلعه اسماعیلی که در دشت قرار داشت در نزدیکی شهر «تکریت» در ساحل دجله در شمال بغداد بود . در قلعه‌های اسماعیلیان ، مقررات سختی وجود داشت و این مقررات بشدت رعایت میشد . چنانکه «حسن صباح» فرزند خود را تنها به جرم شراب خواری به قتل رساند . در این قلعه‌ها نوعی مساوات اجتماعی وجود داشت و حتی بگفته برخی مورخان فنودال ، اشتراک اموال بر آنجا حاکم بود و غنائم تقریباً به مساوات تقسیم میشد . چنانکه مؤلف «بحرالفوائد» می‌نویسد: «وهر شب قوم خویش را بگفتی ماخروج کنیم و شهرها بستانیم و بر شما قسمت کنیم» (۱۶) .

و «نظام‌الملک» نیز تاکید فراوان بر مزدکی بودن «اسماعیلیان» و اشتراک زن و خواسته در میان آنها دارد . دستگساه فنودال «سلجوقی» در سرکوبی «اسماعیلیان» ، از بیاری فقها و اهل کلام سنت نیز بهره‌مند بود و آنان بافتاری گوناگون ، همیزم درون این کسوره می‌ریختند .

«غزالی» که خود در ابتدا تا اندازه‌ای تحت تأثیر اسماعیلیان بود (بخصوص در کتاب المنقذ من الضلال) ، و اختلافش با اسماعیلیان تنها در «صفات و شرایط امام» و «موقعیت عقل و امام» ، خلاصه میشد ، پس از چندی که بگفته‌ی خودش باین اعتقاد رسید که عقل در رسیدن به حقایق

دینی ، بسیار ضعیف و ناتوان است ، (زیرا اسماعیلیان با سلاح استنتاجات عقلی یونانی مجهز بودند) ، به مخالفت با اسماعیلیان پرداخت و رسالات بسیار در رد عقاید اسماعیلیان نوشت . «غزالی» طی یک فتوای رسمی اسماعیلیان را از دایره اسلام خارج نمود و تمام آنان را «ملحد» و بی‌دین و مستحق مرگ شمرد . این فتوای بیرحمانه حتی شامل کودکانی که پدران و مادرانشان آنها را بمذهب اسماعیلی تربیت کرده بودند نیز میشد .

فقیهانی که پس از «غزالی» در باب اسماعیلیان نظر دارند، خشونت بیشتری بخرج دادند مثلا طبق فتوای فقهای «سمرقند» در قرن ششم (۵۷۷ هجری - ۱۱۸۱م) توبه یک «اسماعیلی» تنها وقتی مورد قبول قرار میگرفت که او همه‌ی کافران (اسماعیلیان) را لو دهد . «ابومحمد - العراقی» ، وجود «اسماعیلیان» را برای اسلام ، حتی خطرناکتر از مسیحیت و یهودیان می‌دانست و فتوا به قتل آنان می‌داد .

ماشین خشن و بهره‌کشی فئودال سلجوقی و نیز دنیای سنی اسلام، بر اثر تالیفات و فتاوی «غزالی» و دیگر فقهای اهل سنت که وابسته و جیرمخوار فئودالیسم بودند ، شکست «اسماعیلیان» را هم در زمینه نظامی و هم در زمینه تعقل تسریع کرد تا جایی که در قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) «الموت» سقوط نمود و افسانه اسماعیلیان پایان یافت . ذکر یک نکته ضروری است و آن اینکه ، پس از مرگ «حسن» و «بزرگ امید» بمرور زمان در دولت اسماعیلی «الموت» تغییراتی بوجود آمد که حاصل آن تجلی سیر تکاملی روابط فئودالی بود و آن مساوات اولیه نابود گردید و سران اسماعیلی که اراضی اطراف قلاع را متصرف شده بودند ، روستائیان و شهریان را ، مطابق رسوم فئودالی ، به کار کشیدند و به بهره‌کشی از آنها پرداختند تا جایی که هنگام سقوط الموت در قرن هفتم دولت اسماعیلی «الموت» ، خود ، نمونه کامل یک دولت فئودالی بود .

زیرنویس «اسماعیلیان»

- ۱- گ. س. هاجسن ، فرقه اسمعیلیه ، فریدون بدره‌ای (تبریز ، تهران ، ۱۳۴۶) ص ۲ و ۳
- ۲- بحرالفوائد ، ص ۳۴۴
- ۳- خواجه نظام‌الملک ، سیاستنامه ، ص ۲۷۷ ، ۲۷۹ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷
- ۴- بحرالفوائد ، ص ۳۴۳
- ۵- شهرستانی ، الملل والنحل ، ص ۱۵۳
- ۶- ف. انگلس ، تاریخ اوایل عیسویت (کارل مارکس و فردریک انگلس ، کلیات ، چاپ یکم ، جلد ۱۶ بخش ۲ ص ۴۲۴ ، ۴۲۵) نقل از ص ۶۸ کتاب ناصر خسرو و اسماعیلیان ، آ. ی. برتلس
- ۷- خواجه نظام‌الملک ، سیاستنامه ، ص ۸۷ و ۱۰۰
- ۸- همان کتاب ، ص ۲۷۱
- ۹- ناصر خسرو ، دیوان اشعار ، به تصحیح سید نصرالله تقوی (اصفهان ، نایب ، ۱۳۳۹) ص ۳۸۷ ، ۳۸۸
- ۱۰- هرمان اته ، تاریخ ادبیات فارسی ، رضازاده شفق (تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۳۷) ص ۱۴۶ ، ۱۴۷
- ۱۱- برنارد لوئیس ، فدائیان اسماعیلی ، فریدون بدره‌ای (تهران ، بنیادفرهنگ ، ۱۳۴۸) ص ۱۹۳
- ۱۲- ابن‌الاثیر ، جلد دهم ، ص ۲۲۰ ، ۲۲۱ (نقل از ص ۱۴۱ ناصرخسرو و اسماعیلیان ، برتلس)
- ۱۳- ناصرخسرو و اسماعیلیان ، ص ۱۴۳
- ۱۴- عتبی و منینی ، جلد دوم ، نقل از ص ۱۰۳ ناصرخسرو و اسماعیلیان
- ۱۵- برناردلوئیس ، فدائیان اسماعیلی ، فریدون بدره‌ای (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۸) ص ۱۹۴
- ۱۶- بحرالفوائد ، ص ۳۴۸

عصر مغول

جامعه فئودالی ایران که در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری (دوازده و سیزده میلادی) در مسیر اعتلا و تکامل گام برمیداشت، با تسخیر ایران بدست مغولان، دچار فقرت شد اما مجدداً در قرن هشتم هجری (چهارده میلادی) براه اصلی خود افتاد و بحدکمال رسید.

تاسیس امپراطوری مغول نتیجه مستقیم ورود جامعه مغولی در قرن هفتم (سیزده میلادی) بمرحله فئودالی بود. تا آن دوران سیستم اجتماعی مغولان برپایه برده‌داری و استفاده از آنها در امور شبانی و کارهای خانگی بود.

ریاست «چنگیز» برمغولان، تضادهای طبقاتی میان آنها را تضعیف نمود و آنان توانستند به آسانی لشکریان دولت‌های متکامل فئودالی (همسایگان) خود را شکست دهند. تحرک دائم ایل نشینان مغول، آنان را سخت و جنگاور بار آورده بود درحالیکه سپاهیان دولت‌های فئودال همسایه مغولان، فاقد این تحرک و جنگاوری و خشونت بودند. باتسلط چنگیز برایران، فئودالهای بزرگ و بازرگانان عمده، طوق اطاعت برگردن نهادند اما رعایای مالیات دهنده یعنی روستائیان اسکان یافته و قشرهای متوسط و پائین شهرها، به مبارزه با مغولان ادامه دادند و بهمین جهت مبارزترین ایرانیان، همین قشرهای پائین بودند و حکومت مغول نیز تمام سنگینی مالیاتهای گزاف را بردوش اینان قرار داد. این دو قرن، سراسر انباشته از مبارزات روستائیان، علیه یوغ سنگین مغولان بود.

حمله مغولان بایران، جدا از وحشیانه‌ترین کشتارهای تاریخ،

عواقب سخت و بد اقتصادی را نیز بدنبال داشت . نخستین نتیجه این هجوم ، تقلیل زحمتکشان بود که سقوط و انحطاط شبکه آبیاری را نیز بدنبال داشت . و در نتیجه ، این دو عامل موجب سقوط و رکود شدید زراعت شدند . سیاست مالیاتی سختی که چنگیز و جانشینان او (ایلخانان مغول) برتوده روستائی تحمیل کردند بقول «پطروشفسکی» : «یکی از بیرحمانه‌ترین شکل‌های بهره‌کشی فئودالی بود که روستائیان را مرتباً فقیر و فقیرتر میکرد و امکان احیای کشاورزی را از میان میبرد» (۱).

علت دیگر آن بود که بافتح ایران بدست مغولان ، سیل صحرا - نشینان به ایران سرازیر شد . «یاسای» چنگیز سکونت دریک مکان را برای صحرائنشینان منع کرده بود و سواران صحرائنشین مغول از امتیازات بیشتری نسبت بدیگر سواران برخوردار بودند . مهاجرت صحرائنشینان مغول بچند علت جریان تکامل جامعه فئودالی ایران را دچار فترت کرد . طبق این روش ، صحرائنشینان مغول ، کشاورزان ثابت را بزور از زمینهایشان اخراج میکردند و مراتع افزایش مییافت و دام - داری تقویت میشد . بدیگر سخن مزارع ، تبدیل به دشت میگردد .

این شیوه علاوه برآنکه اقتصاد کشور را که متکی بر زراعت بود ، دچار انحطاط میکرد ، مروج اشکال متاخر و عقب مانده فئودالیسم و عادات و رسوم عصر «پدرشاهی» نیز می‌شد . چراندن دامهای بزرگان بوسیله افراد مستمند صحرائنشین بطور رایگان ، و خدمت جنگی در صفوف قبیله و حتی امر و نهی رئیس قبیله در مراتع و رهبری قبیله به هنگام کوچ ، همه از تجلیات رسوم «پدرشاهی» مغولان بود .

رئیس ایل و قبیله صحرائنشین ، رهبر جنگی نیز بود و در مقابل کشاورزان ثابت و مقید به زمین (زمینی که متعلق به رئیس قبیله بود) نقش یک فئودال بهره‌کش بیرحم را ایفا میکرد و این نوع بهره‌کشی ، بمراتب شدیدتر از استثمار فئودال عادی بود .

مالک نظامی فئودال مغول که در قرارگاه خان و عرصه جنگ زندگی میکرد ، شخصا از روستاهایی که هدیه و یا به غنیمت گرفته بود ، بهره فئودالی میگرفت . و این بهره شامل جنس از قبیل آرد ، میوه ، شراب و ... بود و علاوه برآن روستائیان را در مراتع برای چراندن دامها به بیگار می‌گرفت و چون در روستا ، پولی خرج نمینمود ، عقب ماندگی روابط تولیدی فئودالی را باعث میگردد . زیرا تجدید تقسیم اراضی و انتقال بخش مهمی از اراضی به مالکان نورسیده و افزایش روزافزون بهره‌کشی فئودالی از روستائیان ، اقتصاد کشاورزی را بشدت کاهش

میداد و علاوه بر آن سقوط و انحطاط شهرها و تقلیل اقتصاد کالانی و افزایش عمومی گرایش بسوی اقتصاد طبیعی و شبانی را باعث میگردد. باتاسیس «ایخانان هلاکوئی» (۷۵۴-۶۵۴ هـ - ۱۳۵۳-۱۲۵۶ م) . امپراطوری «هلاکوئیان» که شامل «ایران» - «افغانستان» - «ارمنستان» - «عراق عرب» - «بین‌النهرین» - «آذربایجان» - «سوریه» - «رم شرقی» و «قبرس» بود ، تلفیقی زشت از اشکال دولتمداری و مؤسسات مغول با اشکال محلی ایرانی بوجود آمد که حاصل آن روشی بود که تا آن تاریخ در ایران سابقه نداشت و بگفته پطروشفسکی: «دولت هلاکوئیان زائیده طفیلی‌واری بود برتن جامعه‌های مختلف فئودالی ، تلفیق زشت و مشحون از تناقض بود ، تلفیقی از سنن دولتی مغول دوران متقدم فئودالیتة صحراگردان بارسوم دولتمداری جامعه متکامل فئودالی ایران، تلفیق یاسای جنگیزی با فقه اسلامی و رسوم فئودالی گوناگون محلی که به «عرف و عادت» معروف بود ، تلفیق سیاست تمرکز و عدم مرکزیت فئودالی» (۲) .

در قلمرو «هلاکوئیان» تناقض شدیدی بین طبقه «فئودال» و سران تجار که با آن طبقه مربوط بودند از یکسو و روستائیان و قشرهای متوسط و پائین شهری از دگر سو، وجود داشت و حتی در بین فئودالها نیز تناقضاتی بچشم میخورد . اشراف نظامی صحرائشین که بیشتر «مغول» و «ترک» و «کرد» بودند به‌مراه بزرگان غیرصحرائشین و فئودالهای شهرستانها که اکثراً ایرانی بودند ، خواستار پاشیدگی و تجزیه فئودالی بودند اما روحانیون اهل سنت و دیوان سالاران (بورج-کراتها) یعنی «منشیان» و «مستوفیان» متمایل به مرکزیت و طرفدار فئودالیسم متمرکز بودند . در این دوران فقهای اهل سنت ، بزرگترین یاوران مغولان بودند . فقه اسلامی که توسط مکتبهای اصلی فقه نظیر «مالکی» ، «شافعی» ، «حنفی» و «حنبلی» در قرنهای دوم و سوم هجری (۸ و ۹ میلادی) بوجود آمده بود ، در عهد مغولان بشدت مراعات میشد . آنان روابط ارضی را تابع قوانین موضوعه خویش که به ظاهر مبتنی بر بعضی آیات قرآن و احادیث بود ، نموده و در تعریف حق مالکیت و تصرف زمین و آب و اقسام آن دخالت و تأثیر فراوان در فئودالیسم عصر مغولان داشتند .

روستائیان ایران در این دوران به چند صنف تقسیم میشدند .
 ۱- روستائیان مرفه یا سران روستا که از جماعت‌های روستایی جدا شده و مالک زمین بودند و محصولات خود را در شهرها بفروش میرساندند . این گروه کالامای شهری را در روستاها بفروش میرساندند و گاهی

رباخواری نیز می‌کردند ۲- روستائیان آزاد عضو جماعت (مالکان خرد اراضی) که تنها خراج اراضی خود را بدیوان می‌پرداختند. اینان نیز نسبتاً مرفه بودند و از شیوه سخت و توانفرسای «مزارعه» خبرنداشتند. ۳- روستائیان مزارعه‌گر (بزرزگر) که وضع بسیار بدی داشتند و در املاک یا مزارع جدیدالاحداث مسکن داشتند و ناگزیر بتمام شرایط فئودالها گردن می‌نهادند. ۴- بندگان که از طرف مالک در زمین مستقر بودند و درحقیقت افرادی بودند که یادرجنگها اسیرشده و یا ازبازار برده فروشان خریداری شده بودند. از اینان در کارهای کشاورزی نظیر شخم زمین و آبیاری و شبانی دامها و باغبانی، بطور رایگان استفاده می‌شد. اینهمه، نطفه‌های مقاومت روستائیان را باعث میشد و آنان را برای شورشهای خونین آماده می‌نمود.

«بارتولد» باتوجه به کتاب «نزعت القلوب»، نخستین کسی بود که در سال ۱۹۲۳ گفت، درعهد مغولان، روستائیان ایران وابسته بزمین بودند. طبق این روش، روستایی ایرانی دیگر وابسته به ارباب نبود بلکه بازمین خرید و فروش میشد و درنتیجه مالک نمیتوانست روستائیان را بفروشد و یا منتقل کند و یا به وراثت خود ببخشد، مگر اینکه آنان را بازمین بفروش برساند.

در دوران ایلیخانان مالیات دهات بفرمانداران بمقاطعه داده میشد و آنان نیز روستائیان را تحت فشار قرار داده و درطول سال، بجای یکبار، ده تا بیست بار از رعایا مالیات می‌گرفتند. این روش باعث فرار روستائیان از دهات میشد و چنانکه مؤلف تاریخ کشاورزی ایران می‌نویسد: «کشاورزان که ازاین غارت و چپالو فرمانداران بستوه آمده بودند آبادیهای خود را رها کرده، دسته دسته از ده بیرون می‌رفتند و دهات ویران میشد» (۳).

مؤلف «تاریخ و صاف» می‌نویسد: «حاصل این ستمها آن شد که درسال بعد سی‌وسه موضع از بهترین مواضع خراجی که خراج آنها از حکم فرمان سه تومان و کسری (یعنی بالغ بر سی هزار دینار) تعیین شده بود از سکنه خالی شد چنانکه هیچ آدمی و چارپای درآن حدود نماند» (۴).

باظهور «غازان‌خان»، مذهب تسنن، مذهب رسمی گشت و اوکوشید تا برای جلوگیری از سقوط نهایی اقتصاد کشور، با بزرگان مسلمان اعم از روحانی و اهل قلم روابط نزدیک برقرار کند و ازآنها درسیاست کلی کشور استفاده نماید و اصلاحاتی در سیاست فئودالی انجام دهد. برجسته‌ترین متفکر دو دسته نامبرده، «رشیدالدین فضل‌الله» بود

که درحقیقت باید او را مغز متفکر فتودالیسم دوران مغول دانست. بر اثر طرح «رشیدالدین فضل‌الله»، خوانین مغول میبایست به سران فتودال مسلمان ایرانی نزدیک میشدند و سنن دولتمداری ایران را که برپایه اعتلای فتودالیسم قرار داشت می‌پذیرفتند. براساس طرح او، روشهای پیشین مالیاتی و خراج برکشاورزی باید احیاء میشد و درنتیجه از بار مالیات سنگین روستائیان کاسته میشد و دولت مرکزی، نوعی دفاع از روستائیان را درمقابل بزرگان نظامی و صخرانشین «مغول» و «ترک» بعهده میگرفت.

طرح «رشید» مورد قبول «غازان‌خان» قرار گرفت و او نظم نوینی در وصول خراج و مالیات اراضی و دیگر مالیاتهای دیوانی برقرار کرد و میزان آنرا برای هر محل دقیقاً تعیین نمود. «غازان» قانون «قنلغ» یا حق اقامت لشکریان و کارمندان دولت در خانه رعایا را که با تجاوزات به ناموس و مال روستائیان همراه بود، لغو نمود و به پیشنهاد «رشید» الدین» فرمانهای بسیار درباب رعایت حقوق توده روستایی صادر کرد. نمونه‌های فراوانی از آن فرمانها در جامع‌التواریخ نقل شده که یکی از آنها را ذکر مینمائیم: «چون در فصول سابق انواع ظلم و تعدی و تطاول و رعایت رعایا فرمودن و دفع ظلم ایشان که از هرگونه بایشان میرسید شرح داده شد مکرر نمی‌گردانیم و از آن حکایت بقیاس معلوم میشود که کلوخ و خاشاک را درنظر حکام و غیرهم اعتبار بود و رعایاران و خاشاک شوارع آن کوفتگی نمی‌یافت که رعیت و پادشاه اسلام‌غازان-خان خلد سلطانه ازکمال معدلت بغور احوال رسیده تدارک آن فرمود از یمن معدلت او همگنان آسودند و...» (۵).

«غازان‌خان» طی صدور فرمانی، به روستائیان، اجازه زراعت در اراضی بایر و متروک را داد و شبکه آبیاری را احیا نمود. او بهمراهی «رشیدالدین»، عناصر صالحی را در اداره مالیات بکار گرفت تا تعدیلی در ظلم و جور سران نظامی فتودال مغول و ترک و ایرانی بوجود آورد. با اینهمه اگر بیاندیشیم که «غازان‌خان» و «رشیدالدین» دوست توده‌های کشاورز و قشرهای پائین شهری بوده‌اند، یکسره اشتباه کرده‌ایم. زیرا سیاست دفاع از رعایا و رعایت اعتدال در بهره‌کشی از آنها، در واقع برای جلوگیری از عصیان و شورشهای روستائیان بود و «رشیدالدین فضل‌الله» مغز متفکر این دستگاه، این مسئله را بهتر از هر کس دیگر درک می‌نمود. «رشید» فتودالی بزرگ و شاید بزرگترین فتودال عصر خود بود. او در یکی از کتابهای خود، پرده از ثروت سرسام‌آور خود برمیدارد و در نامه‌ای که در حقیقت وصیت نامه اوست فهرست دقیقی از